



The Sharī'ah Ruling as a Normative Act: A Novel Interpretation of *al-Muḥaqqiq al-Iṣfahānī's* Theory

Akram AbdollahPoor¹; Soraya Moniri² ; Hasan Abbasi³; Maryam Esmaeiliparzan⁴

1. Assistant Professor of Jurisprudence and the Essentials of Islamic Law, Payam Noor University, Tehran, Iran. | ORCID: <https://orcid.org/0000-0001-7701-7167>

2. Corresponding author, Department of Law, Hash.C., Islamic Azad University, Hashtroud, Iran. sorayyamoniri@iau.ir | ORCID: <https://orcid.org/0000-0002-7560-3645>

3. Associated Professor of Department Islamic Philosophy and Theosophy, Payam-e-noor University, Tehran, Iran.

4. Researcher at the Institute of Jurisprudence and Social Studies and Senior Lecturer at the Center for Seminary Management.

Article Info	ABSTRACT
Article Type: Research Article Article History: Received 16 Sep 2025 Received in revised form 25 Jan 2026 Accepted 26 Jan 2026 Keywords: Nature of the Legal Ruling, <i>Ba'th al-Imkānī</i> (Potential Instigation), al-Muḥaqqiq al-Iṣfahānī, Deontic Normativism, Easy Ontology, <i>Inshā'</i> (Normative Performative Act) Cite this article:	Through a re-examination of al-Muḥaqqiq al-Iṣfahānī's view regarding the nature of the <i>sharī'ah</i> ruling (<i>al-ḥukm al-shar'ī</i>), this study demonstrates that a legal ruling is neither a purely mental matter nor a mere conventional or verbal construct. Rather, it constitutes an enactive, act-oriented normative act through which a new normative status is established for the legally accountable subject (<i>mukallaf</i>) by means of <i>al-ba'th wa-al-zajr bi-dā'ir ja'l al-dā'ir</i> (instigation and deterrence motivated by instantiating a motive). First, through a comparative analysis, three prevailing approaches—expression-centred, will-centred, and conventionalist—are delineated, thereby clarifying the distinctive features of al-Iṣfahānī's account (<i>taqrīr</i>) relative to each. The study then addresses the fundamental objection that “an obligation cannot be established without the Lawmaker's volitional will” by utilizing two contemporary analytic frameworks: deontic normativism and easy ontology. Within deontic normativism, the language of “ought” and “ought not” serves to establish and transmit norms; within easy ontology, the institutional entities recognized in Islamic jurisprudence—ranging from the concept of a “ruling” itself to institutions such as ownership and prohibition—come into existence through valid enactment and collective acceptance, without requiring heavy metaphysical assumptions. Accordingly, the separation of volition from enactment is not incompatible with normativity; rather, it constitutes a prerequisite for an objective account of obedience and disobedience. By analyzing foundational texts of <i>uṣūl al-fiqh</i> and reconstructing al-Muḥaqqiq al-Iṣfahānī's theoretical framework in light of these modern approaches, this study yields three key findings: the formulation of criteria distinguishing <i>ḥukm al-mawlawī</i> (authoritative rulings) from <i>inshā'āt al-irshādīyyah</i> (advising enactments serving a guiding function); the elucidation of mechanisms governing obedience, reward, and punishment based on institutional structures and normative rules; and an explanation of the theory's applicability to contemporary legal issues. The originality of this research lies in synthesizing al-Iṣfahānī's thought with contemporary philosophy of law and formal ontology, thereby formalizing the conception of the legal ruling as an enactive normative act. Moniri. S & Others (2026). "The Sharī'ah Ruling as a Normative Act: A Novel Interpretation of al-Muḥaqqiq al-Iṣfahānī's Theory" <i>Journal of Jurisprudential and Fundamental Studies</i>. 12(43), 11-11. © The Author(s). Publisher: Islamic Propagation Office of Qom Seminary- Khorāsān-e- Razavi Branch. DOI: https://doi.org/10.22034/jrj.2026.73062.3069

حکم شرعی به مثابه کنش هنجاری. خوانشی نو از نظریه محقق اصفهانی (ره)^۱

۱. اکرم عبدالله پور؛ ۲. ثریا منیری ؛ ۳. حسن عباسی؛ ۴. مریم اسمعیلی پرزان

۱. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. <https://orcid.org/0000-0001-7701-7167>

۲. استادیار گروه حقوق، واحد هشتگرد. دانشگاه آزاد اسلامی. هشتگرد. ایران (نویسنده مسئول)؛ کد ارکید: <https://orcid.org/0000-0002->

sorayyamoniri@iau.ir؛ 7560-3645

۳. دانشیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۲۵

۴. پژوهشگر پژوهشکده فقه و مطالعات اجتماعی و مدرس سطح عالی مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه. تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۱/۰۵

قم، ایران. تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۰۶

چکیده

این پژوهش با بازخوانی دیدگاه محقق اصفهانی درباره ماهیت حکم نشان می‌دهد که حکم شرعی نه امری نفسانی و نه صرفاً اعتباری یا لفظی است، بلکه کنشی انشائی و فعل‌محور به شمار می‌آید که با «بعث و زجر بداعی جعل داعی» وضعیت هنجاری تازه‌ای برای مکلف ایجاد می‌کند. ابتدا، با بررسی تطبیقی، سه رویکرد بیان‌محور، اراده‌محور و اعتبار‌محور تفکیک می‌شوند و تمایز تقریر اصفهانی نسبت به آن‌ها آشکار می‌گردد. سپس، اشکال اساسی «بی‌اعتباری الزام بدون اراده نفسانی شارع» طرح می‌شود و با تکیه بر دو چارچوب معاصر پاسخ داده می‌شود که در «هنجارگرایی موجهاتی»، زبان باید و نباید ابزار تثبیت و انتقال قواعد به شمار می‌آید و در «هستی‌شناسی آسان»، موجودیت‌های نهادی فقهی، از خود «حکم» تا نهادهایی چون ملکیت و حرمت، از راه انشای معتبر و پذیرش جمعی پدید می‌آیند و نیاز به فروض متافیزیکی سنگین ندارند. بدین ترتیب، جدایی اراده از انشا با الزام منافات ندارد و شرط فهم عینی اطاعت و عصیان به شمار می‌رود.

پژوهش بر تحلیل تطبیقی متون اصولی و بازسازی مبانی اصفهانی در پرتو دو چارچوب یادشده استوار می‌شود. نتایج پژوهش شامل ارائه معیارهایی برای تمیز حکم مولوی از انشائات ارشادی، تبیین سازوکار اطاعت و ترتب ثواب و عقاب بر پایه نهاد و قاعده و توضیح کارکرد نظریه در مسائل حقوقی نوپدید می‌شود. نوآوری مقاله در پیوند دادن خوانش اصفهانی با این دو رویکرد و تبیین «حکم به مثابه کنش هنجاری» تحقق می‌یابد.

۱. منیری، ثریا و دیگران (۱۴۰۵). «حکم شرعی به مثابه کنش هنجاری. خوانشی نو از نظریه محقق اصفهانی^۲». *جستارهای فقهی و اصولی*. ۴۳: ۱۲.

(۲). صص: ۱۱-۱۱ <https://doi.org/10.22034/jrj.2026.73062.3069>

نویسندگان دارنده حق مولف مقاله خود بدون محدودیت هستند. ناشر: مرکز تخصصی آخوند خراسانی دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی.



کلیدواژه‌ها: ماهیت حکم، حقیقت حکم، بحث امکانی، محقق اصفهانی، هنجارگرایی موجهاتی، هستی‌شناسی آسان.

مقدمه

ماهیت حکم و به‌ویژه چیستی احکام شرعی در اندیشهٔ اصولیان، همواره یکی از بنیان‌های بحث‌برانگیز و مسئله‌ساز بوده است؛ مفهومی که فهم درست آن، نه تنها در مباحث نظری اصولیان، بلکه در تبیین نظام حقوقی و اجتماعی شریعت، نقشی بنیادین دارد. با این حال، حقیقت حکم و چیستی آن، از آغاز تا امروز، محل اختلاف و گفت‌وگو میان فقیهان و اصولیان بود؛ برخی آن را صرفاً خطاب لفظی شارع به افعال مکلفین دانسته‌اند و گروهی دیگر، حقیقت حکم را به ارادهٔ نفسانی شارع یا حتی به کنش انشائی و نهادساز^۲ (فعل‌محور) او نسبت داده‌اند. این پراکندگی آرا، نشانگر پیچیدگی و حساسیت جایگاه حکم در ساختار فکری فقه و حقوق اسلامی است. مسئلهٔ اصلی این پژوهش آن است که آیا می‌توان تفسیری از حکم ارائه داد که هم از وابستگی به اراده و حالات درونی شارع رهایی یابد و هم از کاستن آن به صرف الفاظ یا صیغه‌های دستوری پرهیز کند؟ پاسخ به این پرسش، اهمیتی دوچندان می‌یابد؛ چراکه درک درست ماهیت حکم، پایهٔ هرگونه نظام‌سازی حقوقی و اخلاقی در شریعت است و می‌تواند افق‌های نوینی را برای اندیشهٔ دینی و حتی تعامل آن با فلسفهٔ فقه و حقوق معاصر بگشاید.

پژوهش حاضر با هدف مرور و بازخوانی سنتی و معاصر دربارهٔ حکم، تمرکز خود را بر تحلیل دیدگاه نوآورانهٔ محقق اصفهانی نهاده است؛ دیدگاهی که با عبور از تلقی‌های رایج، حکم شرعی را کنشی انشائی، زبان‌آفرین^۳ و فعل‌محور می‌داند. نوآوری پژوهش در آن است که برای نخستین بار، نظریهٔ اصفهانی را با بهره‌گیری از رویکردهای فلسفی تحلیلی معاصر، بازخوانی و تبیین می‌کند و نشان می‌دهد که الزام و وجوب شرعی را می‌توان نه به ارادهٔ نفسانی شارع، بلکه به قواعد زبان و ساختار نهادی تحلیل برد. به عبارتی، بر این مبنا، هم گرهٔ مشهور «انفکاک اراده از انشا» به صورت ساختاری - در بخش چهارم - حل می‌شود و هم معیارهای عملی برای تمیز حکم حقیقی از انشائات غیرحکمی، با ظرفیت کاربرد در مسائل فقهی و حقوقی، به‌ویژه مسائل نوپدید، ارائه می‌گردد.

روش تحقیق بر پایهٔ تحلیل تطبیقی، مطالعهٔ انتقادی منابع اصلی اصولی و بهره‌گیری از نظریات تحلیلی زبان و فلسفهٔ معاصر است. ابتدا سیر تطور تاریخی مفهوم حکم و دیدگاه‌های برجستهٔ اصولیان مرور می‌شود؛ سپس، با تمرکز بر آثار محقق اصفهانی، بنیان نظریهٔ او واکاوی و در پایان، پس از بررسی دو رویکرد مهم در فلسفهٔ تحلیلی معاصر، یعنی هنجارگرایی موجهاتی^۴ و هستی‌شناسی آسان^۵، کارآمدی و قدرت تبیین ماهیت حکم در دیدگاه محقق اصفهانی

۲. یعنی فعلی جعل مولی که در قالب زبان بیان می‌شود و واقعیت هنجاری جدیدی می‌آفریند.

۳. مراد از فعلی زبان‌آفرین، یعنی عملی انشائی اعتباری که خود بیانگر حکم است و نیازی به پیش‌فرض‌های متافیزیکی نهان برای استخراج حکم شرعی نیست.

4. Modal Normativism.

5. Easy ontology.

سنجیده می‌شود. بدین ترتیب، پژوهش حاضر تلاشی برای گشودن افقی تازه در فهم حکم شرعی و بازآفرینی مبانی الزام دینی در پرتو زبان، قاعده و نهاد اجتماعی است.

۱. ادبیات پژوهش

با وجود آثار متعدد در زمینه تحلیل ماهیت و حقیقت حکم شرعی در میان اصولیان (ر.ک. انصاری، ۱۴۲۸ق، ۴۵۵/۱-۴۵۷ و ۳۸/۴؛ خراسانی، ۱۳۷۲، ۹۹-۱۰۰؛ صدر، ۱۴۱۷ق، ۲۲۵/۲)، پژوهش حاضر کوشیده است با رویکردی نو و بر پایه نظریه محقق اصفهانی، بازخوانی تازه‌ای از این مسئله ارائه دهد. این رویکرد بر اساس دو ایده مهم، یعنی هنجارگرایی موجّهاتی و هستی‌شناسی آسان، شکل گرفته است. هنجارگرایی موجّهاتی این دیدگاه است که معنای «باید» و «ضرورت» در منطق و اخلاق، از قواعد هنجاری کاربرد زبان و نه از واقعیت‌های بیرونی به دست می‌آید؛ یعنی الزام، زائیده قاعده و نه واقعیت است (Thomasson, 2020, pp. 15, 63-71). هستی‌شناسی آسان نیز این ایده است که درباره «وجود داشتن چیزها» نیازی به استدلال‌های سنگین متافیزیکی نیست؛ اگر یک مفهوم در زبان و قواعد ما جایگاه دارد و در عمل به کار می‌رود، همان قدر «موجود» است (Thomasson, 2014, p. 20).

تفسیر دیدگاه محقق اصفهانی در پرتو هنجارگرایی موجّهاتی و هستی‌شناسی آسان، به عنوان دو رویکرد فلسفی معاصر، در هیچ‌یک از پژوهش‌های پیشین بررسی نشده است. از این رو، نوآوری این پژوهش در چارچوب تحلیل تطبیقی و فلسفی آن نهفته است و نه در اصل طرح مسئله.

۲. تبیین دیدگاه محقق اصفهانی در باب ماهیت حکم

۲/۱. مفهوم حکم نزد فقیهان و اصولیان

برای روشن‌تر شدن بحث و آماده‌سازی زمینه برای ورود به دیدگاه محقق اصفهانی، مروری خواهیم داشت بر آنچه برخی فقیهان و اصولیان در باب حقیقت و ماهیت حکم گفته‌اند. این مرور نشان می‌دهد که «حکم» در تاریخ اندیشه اسلامی مفهومی واحد و مورد اتفاق نبود، بلکه هر گروهی از منظری خاص آن را تعریف کرده است. برخی فقیهان و اصولیان اهل سنت اغلب حکم را به «خطاب الهی متعلق به افعال مکلفین» تعریف کرده‌اند (ایجی، ۱۴۲۱ق، ۷۲؛ اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ۳۲۶/۱؛ طوفی، ۱۴۰۷ق، ۴۱۴/۱؛ ایکی، ۱۴۳۸ق، ۹۸؛ ارموی، ۱۴۰۸ق، ۱۷۰/۱؛ فاضل، ۱۳۹۰، ۱۰۲/۱)^۶ به باور ایشان، حقیقت حکم چیزی جز خطاب تشریعی خداوند به بندگان نیست؛ خطابی که به صورت امر، نهی یا ترخیص ظهور می‌یابد. در این تلقی، آنچه اصل است، لفظ خطاب و ارتباط مستقیم آن با افعال مکلفان است.

در ادامه، با گذر از تعریف فقیهان اهل سنت، باید به دیدگاه مشهور اصولیان متأخر، از جمله شیخ انصاری، محقق خراسانی و سپس محقق عراقی پرداخت. شیخ انصاری از نخستین کسانی است که حقیقت حکم را اراده شارع دانست

^۶ در تمامی این منابع، علاوه بر منابع اصولی شیعی که در این مقاله از آن‌ها نام برده و ارجاع‌دهی خواهد شد، درباره ابعاد گوناگون حکم شرعی بحث فراوان شده است.

و خود به سابقه این دیدگاه در میان اصولیان پیش از خویش اشاره کرد (انصاری، ۱۴۲۸ق، ۴۵۵-۴۵۷/۱ و ۳۸/۴). پس از او، محقق خراسانی همین تعریف را ارائه داد (خراسانی، ۱۳۷۲، ۹۹/۱-۱۰۰). محقق عراقی این تحلیل را بسط داده و در قالب نظریه «اراده اظهارشده مولى نسبت به فعل مکلف» تبیین کرده است. او حکم را نه صرف خطاب، بلکه اراده اظهارشده مولى نسبت به فعل مکلف می‌داند (عراقی، ۱۳۷۰ق، ۳۳۵ و ۳۳۹). هرگاه اراده مولى به فعل یا ترک فعل مکلف تعلق بگیرد و این اراده در قالب امر و نهی بروز کند، حکم تحقق یافته است؛ بنابراین، در نگاه او، اراده مظهره رکن اصلی حقیقت حکم است.

ملا هاشم آملی، شاگرد محقق عراقی، نظریه‌ای نزدیک به استاد دارد، با این تفاوت که اصلاً ظهور و اظهار را دخیل نمی‌داند. به باور او، حقیقت حکم همان نفس اراده نفسانی مولى است، حتی اگر هیچ‌گاه اظهار نشود (آملی، بی‌تا، ۱۲۳). پس حکم نزد او امری درونی است که در ذات مولى تحقق دارد. به عبارتی، حکم همان اراده درونی شارع است. حتی اگر این اراده به طرق غیرمعمول، مانند رمل و جفر، کشف شود، اطاعت آن واجب است (آملی، بی‌تا، ۱۲۳).

مرحوم ایروانی تلاش کرده است تا میان دو سویه درونی و بیرونی جمع کند. او حکم را اراده‌ای می‌داند که از طریق بعث و زجر اظهار شده باشد (ایروانی، ۱۳۸۰، ۲۸۹/۲)؛ بنابراین، صرف اراده کافی نیست و صرف لفظ نیز بی‌پشتوانه است، بلکه آنچه حکم را شکل می‌دهد، اراده‌ای است که با بعث و زجر بر مکلف آشکار گردد.

در مقابل این دیدگاه‌ها، محقق نائینی حکم را از سنخ اعتبار و نه صرف لفظ می‌داند. او بر این باور است که حقیقت حکم، همان اعتبار نفسانی مولى است که به وسیله انشا و خطاب ابراز می‌شود و ابراز را جزئی از حقیقت حکم نمی‌انگارد. وی انشا را ابزار اظهار اعتبار می‌شمارد و آن را از مقومات حکم نمی‌داند. ابوالقاسم خویی که شاگرد نائینی است، همین تحلیل را می‌پذیرد و تصریح می‌کند که حقیقت انشا همان اعتبار امر نفسانی و ابراز آن به عنوان وسیله اعلام تلقی می‌شود. در نتیجه، هر دو در نهایت حکم را از سنخ اعتبار می‌دانند و آن را از سنخ لفظ یا ابراز نمی‌شمارند (خوئی، ۱۴۱۹ق، ۳۲۹/۲؛ خوئی، ۱۴۲۲ق، ۷۸/۳).

شهید صدر در یکی از تقریرات خود، حکم را اعمال اراده مولى بر عبد معرفی می‌کند. به نظر او، حقیقت حکم نه صرف اراده است و نه صرف جعل و اعتبار، بلکه مرحله‌ای است که مولى واقعاً اراده خویش را بر مکلف اعمال می‌کند (صدر، ۱۴۱۷ق، ۲۲۵/۲).

با توجه به این مرور، می‌توان دیدگاه‌ها درباره ماهیت حکم را در سه دسته جای داد:

- بیان‌محور: کسانی که حکم را خطاب الهی به افعال مکلفین می‌دانند. در این رویکرد، حکم همان بیان تشریعی خداوند است که در قالب امر و نهی ظهور می‌یابد و در میان فقیهان اهل سنت رواج دارد.
- اراده‌محور: کسانی که حقیقت حکم را به اراده نفسانی یا اظهارشده مولى باز می‌گردانند.

- اعتبارمحور: کسانی که حکم را اعتبار نفسانی مولی می‌دانند که به وسیله انشا و خطاب ابراز می‌شود، بی‌آنکه ابراز، مقوم حقیقت حکم باشد.

در پی این مرور، نظریه محقق اصفهانی را بررسی می‌کنیم؛ چرا که ممکن است درباره کارکرد عملی حکم، یعنی سازوکار اطاعت و عصیان، ترتب ثواب و عقاب و تمایز انشا حکمی از غیرحکمی، توان تبیینی فراهم آورد. پس از تبیین کامل نظریه، دو چارچوب معاصر هنجارگرایی موجّهاتی و هستی‌شناسی آسان را معرفی می‌کنیم و آنگاه، با استناد مشخص، درباره میزان پشتیبانی آن‌ها از قرائت اصفهانی داوری می‌کنیم؛ بی‌آنکه پیشاپیش ادعای انطباق طرح شود.

۲/۲. محقق اصفهانی و ماهیت حکم

محقق اصفهانی در بحث حقیقت حکم، قرائتی شاخص عرضه می‌کند که از حیث مبانی، با قرائت‌های اراده‌محور، مانند تقریرهای منسوب به محقق عراقی، هاشمی آملی، محقق ایروانی و شهید صدر، متمایز است؛ این بیان ناظر به تفاوت رویکرد است، نه تقدم و تأخر تاریخی یا اعلام فاصله‌گیری. اصفهانی، به جای تفسیر اراده‌محور مطرح در برخی تقریرها، حقیقت حکم را به منزله فعلی انشائی تقریر می‌کند و آن را به حالت نفسانی مانند اراده فرو نمی‌کاهد.

وی در کتاب نه‌ایة الدرایة دو تعریف مهم درباره حقیقت حکم شرعی بیان می‌کند که هر دو بیشتر بر جنبه انشائی بودن حکم و نقش بعث و زجر در تحریک مکلف تأکید دارند. در تعریف اول می‌گوید: «حقیقت حکم، خصوصاً در احکام شرعی، عبارت است از بعث و زجر؛ یعنی انشا به داعی جعل داعی، بی‌آن که اراده یا کراهتی نسبت به فعل مکلف در «مبدأ اعلی» لازم باشد و نه در سایر مبادی عالیّه؛ بلکه این بیان در مطلق کسی صادق است که بعث یا زجر او برای صلاح غیر باشد» (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ۱۲۱/۳).

در تعریف دوم بیان می‌دارد: «حقیقت حکم انشایی برآمده از اراده (قطعی یا غیرقطعی) است با هدف برانگیختن و به حرکت آوردن مکلف؛ اطاعت و عصیان و به تبع، استحقاق ثواب و عقاب، به همین نوع انشا تعلق می‌گیرد، نه به انشاهایی که انگیزه‌ای دیگر دارند، مانند اظهار عجز، گرفتن، تسخیر، یا ارشاد و مانند آن‌ها» (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ۳۲۹/۲-۳۳۰).

بر اساس این تعاریف، می‌توان ویژگی‌ها و مؤلفه‌های حکم شرعی را از نظر ایشان چنین توضیح داد: حکم شرعی، عبارت است از بعث و زجر، یعنی امر و نهی که به صورت انشائی صادر می‌شود تا برای مکلف انگیزه ایجاد کند. حقیقت حکم، همان انشا است که شارع برای ایجاد داعی و انگیزش در مکلف و برای مصلحت او انجام می‌دهد؛ یعنی هدف، صرفاً سوق دادن مکلف به انجام یا ترک فعلی است و این کار اساساً برای صلاح و منفعت بندگان و نه برای مصلحت خود شارع صورت می‌گیرد.

در این دیدگاه، تحقق حکم، وابسته به این نیست که الزاماً شارع نسبت به فعل مکلف اراده قطعی یا کراهت واقعی داشته باشد، بلکه همین که بعث و زجر به قصد مصلحت دیگران انشا شود، کفایت می‌کند و برای تحقق حکم شرعی

کافی است؛ بنابراین، حکم شرعی امری انشائی است که ممکن است حتی بدون تعلق اراده جدی یا کراهت واقعی از سوی شارع نسبت به فعل مکلف صادر شود.

همچنین، وی در تعریف دوّم تأکید دارد که حکم شرعی باید به نحوی باشد که اطاعت و عصیان و در نتیجه، استحقاق ثواب و عقاب بر آن مترتب شود. اگر انشا به انگیزه‌هایی غیر از بعث و تحریک، مانند ارشاد، تعجیز یا تسخیر، صادر شود، چنین انشائی دیگر حقیقتاً «حکم» محسوب نمی‌شود و آثار حکم بر آن مترتب نخواهد شد.

در نتیجه، از مجموع این دو تعریف می‌توان چنین استنباط کرد که حکم شرعی از دیدگاه محقق اصفهانی، امری است انشائی که موضوعش بعث و زجر است و هدفش ایجاد انگیزه در مکلف برای انجام یا ترک فعل به خاطر مصلحت خود او است. به عبارتی، حکم یک کنش هنجاری است که تنها از طریق انشا تحقق می‌یابد. مقصود این است که این انشا نسبت تازه‌ای میان مکلف و متعلق پدید می‌آورد و بر مدار آن، اطاعت و عصیان و به تبع، استحقاق ثواب و عقاب معنا می‌یابد. از این حیث، تقریر حاضر از قرائت‌های اراده‌محور متمایز می‌شود و در عین حال، با تقریرهای انشائی رایج نزد نائینی و خوئی هم‌خانواده می‌ماند.^۷

تقریب اصفهانی بر تمایز اراده تکوینی و تشریعی استوار می‌شود. او نخست یادآور می‌شود که اراده یا شوق مؤکد تنها در صورتی نسبت به فعل دیگری تحقق می‌یابد که آن فعل نفعی برای صاحب اراده داشته باشد یا نقصی از او برطرف کند. در گام دوم، نشان می‌دهد که افعال مکلف هیچ سودی برای شارع ندارند و مصالح و مفاصد آن صرفاً به خود مکلف بازمی‌گردد. نتیجه آن می‌شود که شارع نسبت به افعال بندگان نه شوق مؤکد و نه اراده نفسانی دارد (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ۲/۱۲۴). بر این اساس، آنچه باقی می‌ماند صرفاً فعل انشائی شارع است که در قالب بعث و زجر بروز می‌یابد و با آن، انگیزه مکلف برانگیخته می‌شود.

برای وضوح تحلیلی می‌توان تنسیق فشرده زیر را آورد:

اراده نفسانی به فعلی آنگاه معقول می‌شود که آن فعل برای فاعل نفعی داشته باشد یا نقصی را از او رفع کند. افعال مکلف نفع و ضرری به ذات شارع باز نمی‌گرداند. پس تعلق اراده نفسانی شارع به افعال بندگان، مقوم حقیقت حکم شمرده نمی‌شود (بر اساس ۱ و ۲)؛ بنابراین، حقیقت حکم در ساحت تشریع، انشای بعث و زجر به داعی جعل داعی دانسته می‌شود (بر اساس ۲ و ۳). در نتیجه حکم شرعی «انشای بعث و زجر» است، نه «اراده نفسانی شارع» نسبت به فعل مکلف (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ۲/۱۲۴).

برای تقریب ذهن، اصفهانی حکم را به عقود و ایقاعات تشبیه می‌کند. همان‌گونه که جمله‌ای مانند «بعث» یا «زوّجت» صرفاً حکایت از واقعیت خارجی نمی‌کند، بلکه به محض صدور، رابطه‌ای نهادی و حقوقی پدید می‌آورد،

^۷. تفاوت ما صرفاً در تأکید تحلیلی و اصطلاح‌گذاری کارکردی شکل می‌گیرد و به ادعای گسست ماهوی یا تقدم و تأخر تاریخی نمی‌انجامد.

جمله «افعل» یا «لا تفعل» نیز چیزی بیش از بازتاب اراده مولی نیست. این جملات خود به تنهایی یک نسبت هنجاری واقعی می‌آفرینند. مکلف با شنیدن چنین الفاظی در موقعیتی جدید قرار می‌گیرد و معنای اطاعت و عصیان دقیقاً بر این موقعیت استوار است (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ۳۲۹/۲-۳۳۰).

از این تحلیل، دو نکته اساسی به دست می‌آید: نخست آنکه حکم در شمار افعال مولی و نه در اوصاف نفسانی او قرار می‌گیرد و دوم آنکه انشا به معنای ایجاد یک وضعیت هنجاری تلقی می‌شود و به همین دلیل، اطاعت و عصیان بر آن مترتب می‌گردد. از همین رو، ثواب و عقاب نیز نه بر مبنای اراده پنهانی، بلکه بر اساس همین انشا استوار است. به این ترتیب، محقق اصفهانی با کنار زدن تحلیل‌های اراده‌محور، حقیقت حکم را به سطح کنش انشائی ارتقا می‌دهد که الزام شرعی نه به پشتوانه شوق نفسانی، بلکه به واسطه فعل زبان‌آفرین شارع تحقق می‌یابد. از این جهت، وی در دسته چهارم، یعنی فعل‌محور، قرار می‌گیرد.

جدول تطبیقی دیدگاه‌ها درباره ماهیت حکم^۸

دسته نظریه	تعریف کلی	نمایندگان شاخص	توضیح کوتاه
بیان‌محور (اهل سنت)	حکم یعنی خطاب الهی به افعال مکلفین	فقیهان اهل سنت؛ مانند ایجی، طوفی و ارموی	حکم تشریعی به صورت خطاب لفظی و بیانی الهی تحقق می‌یابد.
اراده‌محور	حکم یعنی اراده مولی	شیخ انصاری، محقق خراسانی، محقق عراقی، هاشم آملی	حکم بر اراده مولی استوار است؛ اختلاف در کافی بودن اراده درونی یا لزوم اظهار آن وجود دارد.
اعتبار‌محور	حکم یعنی اعتبار نفسانی مولی که به وسیله انشا و خطاب ابراز می‌شود	محقق نائینی، آیت‌الله خویی	حکم از سنخ اعتبار است و انشا صرفاً ابزار اظهار آن اعتبار است.
فعل‌محور	حکم یعنی کنش اعتباری مولی (انشا و جعل)	محقق اصفهانی	حکم کنشی انشائی است که با فعل جعل مولی، واقعیت هنجاری جدیدی می‌آفریند.

^۸. نظریه شهید صدر تلفیقی بدیع از رویکرد اراده‌محور و فعل‌محور است که در سبک خود، ابداعی و قابل تأمل می‌نماید؛ با این حال، در این پژوهش تمرکز بر دیدگاه محقق اصفهانی است و از این رو، به تفصیل وارد آرای ایشان نمی‌شویم.

طرح یک اشکال

ممکن است در بافت سنتی، نسبت به این رویکرد ایرادی وارد شود؛ چراکه فهم و واکاوی این نقد، هم برای درک عمیق‌تر دیدگاه اصفهانی و هم برای روشن شدن بستر ورود به افق‌های نو، کاملاً ضروری است.

تقریب این اشکال آن است که انشا‌بعث و زجر مولی، اگر صرفاً الفاظی باشند که هیچ اراده‌ای در پس آنها نیست، عقل و عرف چنین خطاب‌هایی را بی‌روح و فاقد هرگونه اعتبار الزام‌آور تلقی می‌کنند. در واقع، الزام اخلاقی یا شرعی زمانی معنا دارد که مکلف باور داشته باشد مولی واقعاً اراده‌ای در پس دستور دارد. اگر این اراده حذف شود، اطاعت و عصیان به مفاهیمی تهی بدل می‌شوند و ثواب و عقاب نیز بی‌مبنا می‌گردند. مکلف می‌تواند در برابر چنین خطاب‌هایی بگوید: اگر مولی در مقام جدی اراده نکرده است، چرا باید اطاعت کنم؟

این اشکال، نه یک نقد حاشیه‌ای، بلکه حمله‌ای به قلب نظریه اصفهانی است؛ زیرا او عمداً خواسته است حکم را از اراده جدا کند تا از اشکال سودمندی فعل برای شارع بگریزد؛ اما جدایی کامل انشا از اراده، اگر الزام‌آور بودن را از بین ببرد، دیگر جایی برای تبیین حکم به‌عنوان یک واقعیت هنجاری باقی نمی‌گذارد. بدین ترتیب، اگر این ایراد تمام باشد، کل ابتکار اصفهانی در فروکاستن حکم به انشا بداعی جعل داعی، بی‌ثمر خواهد شد. در نتیجه، اگر بتوانیم نشان دهیم که حکم حتی بدون اراده نفسانی هم می‌تواند منشأ الزام باشد، نظریه اصفهانی به مشکل می‌خورد و توان رقابت با نظریه‌های اراده‌محور را از دست می‌دهد.

این دقیقاً همان نقطه‌ای است که ادامه بحث ما باید روی آن متمرکز شود. چگونه می‌توان از این ایراد رهایی یافت؟ پاسخ در این است که محقق اصفهانی را باید در پرتو دو رویکرد معاصر، یعنی هنجارگرایی موجهاتی و هستی‌شناسی آسان، تحلیل و تفسیر کنیم تا پاسخ ایراد مذکور داده شود. این دو نظریه نشان می‌دهند که وجود و تحقق حکم نیازی به پشتوانه‌های متافیزیکی پیچیده ندارد و زبان باید و نباید اساساً کارکرد هنجاری دارد و نیازمند فرض اراده نفسانی در پشت صحنه نیست؛ اما برای آنکه این ادعا روشن شود، باید نخست این دو رویکرد را به تفصیل معرفی کنیم. از همین رو، در ادامه به سراغ تبیین هنجارگرایی موجهاتی و هستی‌شناسی آسان می‌رویم تا زمینه دفاع نهایی از دیدگاه محقق اصفهانی فراهم شود.

۳. هنجارگرایی موجهاتی و هستی‌شناسی آسان

نکته مقدماتی

از قدیم، پرسش «چه چیزهایی وجود دارند؟ چه چیزهایی ممکن یا ضروری هستند؟» محور بحث‌های متافیزیکی مطرح بود؛ اما در سده بیستم این پرسش‌ها با صورت‌بندی‌های دقیق منطقی وارد مرحله‌ای تازه شدند. در باب امکان و ضرورت، نظریه جهان‌های ممکن توضیح داد که ضرورت یعنی صدق قضیه در همه جهان‌های ممکن و امکان یعنی صدق در دست کم یک جهان ممکن (Kripke, 1980, p. 38; Lewis, 2001, pp. 5-45).

همین چارچوب پرسش‌های متافیزیکی سنگینی پدید آورد: آیا جهان‌های ممکن موجودند؟ اگر آری، چه ماهیتی دارند و چگونه از آن‌ها آگاه می‌شویم؟

در باب «وجود»، تلاش برای تعیین معیار تعهدات هستی‌شناختی به مناقشات مشابهی انجامید. صورت‌بندی کواپن، «بودن یعنی در دامنه سور بودن»^۹، هرچند موجز است، پیامدهای پرشماری درباره التزام به موجودات انتزاعی، مانند اعداد، در پی داشت (Field, 1980, pp. 41-46; Quine, 1948, pp. 21-38).^{۱۰} در برابر، برخی قرائت‌های بدیل این پیامدها را نپذیرفتند و راه‌حل‌های دیگری عرضه کردند (Fine, 2008, pp. 449-474). حاصل دو جبهه بحث، یعنی موجهات و هستی‌شناسی، انباشت نزاع‌هایی شد که بسیاری آن‌ها را بیش از حد انتزاعی می‌دانستند و در عین حال، پاسخ‌های راهگشا به پرسش‌های ظاهراً ساده فراهم نمی‌کردند.

در این نقطه، دو رویکرد «هنجارگرایی موجهاتی» و «هستی‌شناسی آسان» با جابه‌جا کردن کانون توجه از «اشیای مفروض» به «قواعد کاربرد مفاهیم و زبان» وارد می‌شوند. مقصود، بازخوانی همین مسائل در چارچوبی است که به جای تعهدات متافیزیکی سنگین، بر شیوه به کارگیری مفاهیم و ملاک‌های توجیه تکیه دارد.

۳/۱. هنجارگرایی موجهاتی

موجهات در منطق و متافیزیک به گزاره‌هایی گفته می‌شود که با مفاهیمی چون «ضروری»، «ممکن»، «واجب»، «ممتنع» و مانند آن سروکار دارند. موجهاتی‌ها، مانند ممکن، باید، نباید، توانستن و ضرورت، به ما امکان می‌دهند فراتر از جمله‌های ساده X «هست یا نیست» سخن بگوییم و بگوییم X «می‌تواند باشد»، X «باید باشد» یا X «نمی‌تواند نباشد». هنگامی که می‌گوییم «ممکن است فردا باران بیارد»، منظورمان این است که چنین وضعی قابل تصور و بی‌تناقض است. هنگامی که می‌گوییم «مثلث سه ضلعی است»، از ضرورتی منطقی یا مفهومی سخن می‌گوییم. هنگامی که می‌گوییم «او می‌تواند شنا کند» یا «باید قوانین راهنمایی و رانندگی را رعایت کنی»، توانایی و الزام را نشان می‌دهیم. به این ترتیب، موجهات ابزار زبانی ساده‌ای برای بیان امکان، ضرورت و باید یا نباید هستند.

فیلسوفان به موجهات توجه می‌کنند؛ زیرا می‌خواهند بدانند فرق ممکن و ناممکن چیست و آیا ضرورت متافیزیکی وجود دارد؟ برای نمونه، کریپکی می‌گوید «آب لزوماً H_2O است» و می‌پرسد آیا هنگامی که می‌گوییم «ممکن است»، گزارشی از جهان ارائه می‌کنیم یا به قواعد زبانی و مفهومی تکیه می‌کنیم؟ (Kripke, 1980, p. 99) در اینجا، هنجار اهمیت پیدا می‌کند. هنجار قاعده‌ای است که تعیین می‌کند چه چیزی درست یا لازم یا مجاز است. این قاعده هم در زندگی روزمره و هم در زبان دیده می‌شود. برای مثال، قوانین رانندگی، آداب اجتماعی یا قواعد بازی، همه

^۹. یعنی هر چیزی که متغیر منطقی بتواند به آن اشاره کند، وجود دارد. به عبارت روزمره‌تر، هر چیزی که بتوان آن را «در جمله آورد و درباره‌اش کمیت‌گذاری کرد»، از دید کواپن، واقعاً موجود است.

^{۱۰}. فیلد خودش استدلال می‌کند که علم (به‌ویژه فیزیک) می‌تواند بدون ارجاع به موجودات ریاضی مانند اعداد هم صورت‌بندی شود؛ یعنی او یک دفاع جدی از نام‌گرایی (nominalism) در برابر واقع‌گرایی ریاضی ارائه می‌دهد.

هنجار دارند و واژه‌ها نیز چنین هستند. واژه مثلث فقط برای شکل سه‌ضلعی به کار می‌رود و هنگامی که می‌گوییم «ممکن نیست مثلث چهارضلعی باشد»، در حقیقت به هنجار کاربردی واژه و نه به واقعیتی پنهان در جهان اشاره می‌کنیم.

با توجه به تبیین بالا، هنجارگراییِ موجهاتی، رویکردی است که زبان و مفاهیم را در درجهٔ اول، ابزارهای هنجاری و نه بازتاب‌دهندهٔ واقعیت‌های مستقل می‌داند.

تامسن این دیدگاه را هنجارگراییِ موجهاتی می‌نامد؛ چون بر اساس آن، دعاویِ بنیادیِ موجهاتیِ متافیزیکی، کارکردشان ردیابی یا توصیف ویژگی‌های خاص این جهان یا جهان‌های ممکن نیست. در عوض، زبانِ موجهاتی کارکرد دارد تا قواعد و هنجارها را الزام، انتقال یا بازچانه‌زنی کند و در مورد گفتارِ موجهاتیِ متافیزیکی، این قواعد، قواعدِ معنایی هستند (Thomasson, 2020, pp. 15, 63-71). به نظر تامسن، بیشتر گفتارهای موجهاتی چنین کارکرد هنجاری دارند و در واقع، قواعد درست به کاربردِ مفاهیم را یادآوری و تثبیت می‌کنند و گزارش متافیزیکی ارائه نمی‌دهند.

جملهٔ «ممکن است فردا برف بیارد» نشان می‌دهد این تصور بی‌تناقض است. جملهٔ «عدد اول فقط بر خودش و یک بخش‌پذیر است» ضرورتی را از تعریف می‌آورد. جملهٔ «آب لزوماً H_2O است» ضرورت متافیزیکی را در نگاه کریپیکی بیان می‌کند. همچنین جملهٔ «بازیکن فوتبال جز دروازه‌بان نباید توپ را با دست بزند» هنجار بازی را نشان می‌دهد. جملهٔ «این چهارضلعی مثلث است» نقض هنجار زبانی را آشکار می‌کند. به‌طور کل، موجهاتی‌ها راهی برای بیان امکان و ضرورت و الزام هستند و در نگاه هنجاری، بسیاری از این احکام گزارش واقعیت‌های اضافه نیستند، بلکه ابزارهایی برای اعمال و پاسداری از قواعد معنایی و کاربردی هستند.

تامسن می‌گوید: وقتی ما می‌گوییم «این قضیه ضروری است» یا «فلان چیز ممکن است»، در واقع گزارشی از «حقایق مستقل موجهاتی» یا «جهان‌های ممکن» ارائه نمی‌دهیم، بلکه با این گفتارها، قواعد استفاده از مفاهیم را صریح می‌کنیم، تأیید می‌کنیم یا دربارهٔ آن‌ها مذاکره می‌کنیم (Thomasson, 2020, pp. 210-211, 215).

به بیان ساده‌تر، گزاره‌های موجهاتی مانند تابلوهای راهنمایی هستند. آن‌ها نشان می‌دهند که چگونه باید واژه‌ها و مفاهیم را به کار ببریم، نه اینکه خبری از موجودات پنهانی در جهان بدهند. وقتی می‌گوییم «ممکن است فردا باران بیاید»، در واقع قاعده‌ای زبانی را به کار می‌بریم که نشان می‌دهد هنوز مانعی برای نسبت‌دادن «باران آمدن» به فردا وجود ندارد.

پیامد معرفتی

اگر گفتار موجهاتی ابزار هنجاری بیان قواعد باشد، در این صورت، معرفت موجهاتی یعنی توانایی درست به کار بردن واژه‌ها و مفاهیم. کسی که بداند کجا باید بگوید «ضروری است» یا «ممکن است»، در واقع معرفت موجهاتی دارد (Thomasson, 2020, chs. 2-3).

تامسن استدلال می‌کند که پرسش‌های وجودی از نوع «آیا X وجود دارد؟» در بسیاری از موارد، ساده‌تر از آن هستند که فیلسوفان متافیزیک‌دان پنداشته‌اند. پاسخ این پرسش‌ها معمولاً به شکل یک استنتاج آسان^{۱۱} به دست می‌آید. او می‌گوید: «حقیقت این است که پاسخ به این پرسش‌ها با بررسی قواعد زبانی و مفهومی و گاهی با مشاهده‌های عادی روزمره، به سادگی به دست می‌آید (Thomasson, 2015, p. 20). «برای توضیح این نکته، تامسن نمونه‌هایی از استنتاج‌های آسان می‌آورد. اگر بگوییم «جام‌ها و نعلبکی‌ها هم تعدادند»، نتیجه می‌گیریم که «عدد جام‌ها برابر با عدد نعلبکی‌هاست» و آنگاه نتیجه می‌گیریم که «اعداد وجود دارند» یا وقتی می‌گوییم «برف سفید است»، می‌توانیم بگوییم که گزاره «برف سفید است» صادق است و سپس نتیجه بگیریم که «گزاره‌ها وجود دارند» (Thomasson, 2015, pp. 21-22). این استدلال‌ها نشان می‌دهند که از حقایق بدیهی و بی‌نزاع می‌توان بی‌واسطه به ادعاهای وجودی رسید.

وی برای پاسخ به این نوع پرسش‌ها، یک شیوه مرحله‌ای پیشنهاد می‌کند: ابتدا باید قاعده یا تعریف کاربرد واژه مورد نظر را بشناسیم. مثلاً، عدد یعنی چیزی که برای شمارش به کار می‌رود یا کشور یعنی اجتماع انسانی با مرز و حکومت؛ سپس باید یک واقعیت بدیهی یا پذیرفته‌شده روزمره را بیاوریم. مثلاً، «سه سیب روی میز است» یا «ایران مرز و حکومت دارد» و در نهایت نتیجه می‌گیریم که آن چیز واقعاً وجود دارد. یعنی، عدد وجود دارد، چون ما سه سیب داریم و می‌شماریم یا کشورها وجود دارند، چون ایران یک اجتماع با مرز و حکومت است.

تامسون از این استدلال به دو نتیجه کلان می‌رسد: واقع‌گرایی ساده^{۱۲} به این معنا که بسیاری از چیزهایی که در زبان و تجربه روزمره به آن‌ها اشاره می‌کنیم، واقعاً وجود دارند و نیازی به بحث‌های متافیزیکی پیچیده نیست. فروکاست متافیزیک^{۱۳} به این معنا که پرسش‌های سنگین و حل‌ناشدنی متافیزیکی درباره «وجود»، بی‌معنا یا دست‌کم بی‌فایده هستند؛ زیرا پاسخ‌های آن‌ها از قبل در قواعد کاربرد واژه‌ها گنجانده شده است (Thomasson, 2015, p. 158).

نقطه اتصال هنجارگرایی موجهاتی و هستی‌شناسی آسان در یک مفهوم خلاصه می‌شود: «قواعد یا شرط‌های کاربرد مفاهیم».

در هنجارگرایی موجهاتی، جملات موجهاتی مانند «ضروری است» یا «ممکن است» صرفاً ابزاری برای صریح‌سازی یا تثبیت قواعد کاربرد هستند. از سویی، در هستی‌شناسی آسان، پرسش‌های وجودی هم بر اساس همان قواعد کاربرد پاسخ داده می‌شوند.

این دو نظریه نشان می‌دهند که بسیاری از جدال‌های متافیزیکی سنتی که حول محور «حقیقت‌های موجهاتی» یا «مسائل وجودی پیچیده» شکل گرفته‌اند، می‌توانند به تحلیل ساده قواعد زبان و شرط‌های کاربرد واژه‌ها فروکاسته

^{۱۲}. Simple Realism.

^{۱۳}. Meta-metaphysical Deflation.

شوند. به عبارت دیگر، زبان و قواعدش نه فقط ابزار ارتباط، بلکه مبنای اصلی معرفت موجهاتی و پاسخ به پرسش‌های وجودی هستند.

دیدگاه تامسن با دو محور هنجارگرایی موجهاتی و هستی‌شناسی آسان، تصویری تازه از فلسفه متافیزیک ارائه می‌دهد. در این چارچوب، «ضرورت» و «امکان» نه حقایق مستقل در جهان، بلکه قواعد هنجاری کاربرد واژه‌ها هستند. همچنین، «وجود داشتن» نه معمایی حل‌نشدنی، بلکه نتیجه ساده استنتاج از قواعد کاربرد و حقایق روزمره است.

این رویکرد، اگرچه متافیزیک سنتی را فروتن می‌کند؛ اما در عوض به ما نشان می‌دهد که چگونه می‌توان با زبان و قواعدش، هم معرفت موجهاتی و هم معرفت وجودی را بازسازی کرد. همین اشتراک در «قواعد کاربرد» است که این دو نظریه را به هم پیوند می‌دهد و راهی تازه برای فهم مفاهیمی بنیادین چون «ضرورت» و «وجود» می‌گشاید. اکنون، با این توضیحات، به سراغ تحلیل و تطبیق دیدگاه محقق اصفهانی در پرتو آن می‌رویم.

۴. تحلیل تطبیقی دیدگاه محقق اصفهانی

با توجه به توضیحات درباره هنجارگرایی موجهاتی و هستی‌شناسی آسان، اکنون پرسش این است که اگر بخواهیم دیدگاه محقق اصفهانی را در پرتو هنجارگرایی موجهاتی و هستی‌شناسی آسان بازخوانی کنیم، چگونه می‌توان این دیدگاه وی را تبیینی نو در ماهیت حکم دانست؟

اینجا دقیقاً جایی است که هنجارگرایی موجهاتی و هستی‌شناسی آسان به کمک می‌آیند و می‌توانند راه را برای بازخوانی نظریه محقق اصفهانی به روی افقی تازه و قانع‌کننده بگشایند. نخستین نکته این است که اگر زبان را نه تنها ابزار بیان واقعیت، بلکه سازنده واقعیت‌های هنجاری و نهادی بدانیم، دیگر نیازی به اتکا بر اراده درونی شارع نخواهد بود. این تلقی، نقطه عزیمت بحث است.

در چارچوب هنجارگرایی موجهاتی، افعال گفتاری چون اوامر و نواهی، در زبان دینی و حقوقی، اساساً کارکردی نهادی دارند. به بیان روشن‌تر، این جملات و کنش‌های زبانی، برخلاف آنچه در نگاه واقع‌گرا و اراده‌محور رایج است، نه ترجمان واقعیتی پنهان و مستقل، بلکه سازنده قاعده و نسبت تازه هستند. شارع، هنگامی که می‌گوید «أَقِمْوا الصَّلَاةَ» (بقره: ۴۳) یا «استعمال دخان حرام است»، عمل او نه گزارش اراده قلبی، بلکه خلق و تأسیس یک هنجار و قاعده اجتماعی است. در این چشم‌انداز، زبان شارع نه آینه روان مولی، بلکه کارخانه تولید وضعیت‌های هنجاری جدید است. گویی شارع با کنش انشائی خویش، مرز اطاعت و عصیان را دوباره ترسیم می‌کند.

در همین امتداد، هستی‌شناسی آسان نیز این فرآیند را در سطحی عینی‌تر و ساختاری‌تر تفسیر می‌کند. بر اساس این رویکرد، موجودیت‌هایی مانند حکم شرعی، عقد بیع، طلاق، یا حتی مالکیت، صرفاً محصول تحقق قواعد و کاربرد صحیح زبان در بستر اجتماعی خویش هستند. به محض آن که کنش انشائی بر مبنای قاعده‌ای مقبول و معتبر واقع شود، نهاد جدید موجودیت می‌یابد و تمام پیامدهای هنجاری و حقوقی بر آن مترتب خواهد بود. بدین معنا، تحقق

حکم شرعی، بی‌نیاز از هرگونه ارادهٔ متافیزیکی یا شوق درونی است و زبان و قاعده، خود عهده‌دار همهٔ کارکردهای وجودی و هنجاری هستند.

در نتیجه، از دل این مبانی جدید، راهی برای حل اشکال پیدا می‌شود. واقعیت این است که الزام و وجوب تنها در بستر زبان و قواعد اجتماعی ظهور می‌یابند. کنش انشائی شارع، هنگامی که در بستر قواعد معتبر اجتماعی، حقوقی و دینی قرار می‌گیرد، واقعیتی هنجاری می‌آفریند که مکلف را به لحاظ عقلی، عرفی و دینی ملزم به اطاعت می‌کند. نه تنها هیچ نیازی به فرض ارادهٔ نفسانی یا شوق قلبی شارع نیست، بلکه اساساً فلسفهٔ قواعد نهادی و حقوقی این است که الزام، تابع زبان و پذیرش جمعی است و هرگز معلول نیت پنهان اشخاص نیست.

برای آن‌که این تبیین تنها در سطحی انتزاعی و تئوریک باقی نماند، می‌توان با مثال‌های دقیق فقهی، کارآمدی و دقت نظریهٔ محقق اصفهانی را در پرتو این دو رویکرد به نمایش گذاشت. نخستین مثال را از باب بیع معاطاتی در فقه اسلامی برمی‌گزینیم. در بیع معاطاتی، صرف تحقق عمل معاطات (رد و بدل کالا و مال)، حتی بدون گفتن لفظ صریح «بعث» یا «اشتری»، موجب تحقق بیع و انتقال مالکیت است؛ یعنی نهاد حقوقی بیع صرفاً بر اساس عرف و قاعدهٔ اجتماعی و کنش عملی افراد شکل می‌گیرد، بدون آن‌که نیاز به ارادهٔ نفسانی یا حتی تلفظ صریح باشد. این دقیقاً همان کارکرد هنجاری و نهادی زبان و عمل است که مورد تأکید رویکرد انشائی است.

به عبارتی، در معاطات، «دست‌به‌دست شدنِ مِثمن و ثمن با قصدِ تملیک و تملک» همان کنشِ زبانی - عملی است که وضعیت هنجاری تازه‌ای می‌سازد. پس از قبضِ طرفین، باید تصرف مالکانه برای هر کدام مجاز می‌شود و نباید استردادِ مالِ منتقل‌شده (بی‌جهت شرعی و عرفی) برقرار است؛ تخلف از این الگو «عصیان» قاعدهٔ معاطات است. به بیان کاربردی، اگر «الف» کالا را تحویل دهد و «ب» ثمن را بپردازد، «الف» ذیل تعهدِ تحویلِ بی‌نقص و انتقالِ ید قرار می‌گیرد، «ب» ذیل تعهدِ پرداختِ کامل و امتناع از استردادِ بی‌جهت قرار می‌گیرد و عناوین تبعی، مثل جواز تصرف، ضمانِ تلفِ قبل و بعد از قبض و امکانِ اعمالِ خیارات (در فرضِ تحققِ شرایط)، بر همین وضعیت سنجیده می‌شود.

در این چارچوب، هنجارگراییِ موجهاتی نه یک شعار کلی، بلکه سازوکار سنجشِ «باید و نباید» معینِ معاطات را فراهم می‌کند. «بایدِ جوازِ تصرف» و «نبایدِ استرداد» از قواعدِ کاربردِ همین نهاد به‌دست می‌آید و اطاعت یا عصیانِ مکلف دقیقاً همراه انطباق و عدم انطباق با این قواعد تعریف می‌شود. از سوی دیگر، هستی‌شناسیِ آسان توضیح می‌دهد که «وجودِ معامله و ملکیتِ جدید» چیزی جز برآمده از همان کنشِ معاطاتی و قاعدهٔ معتبرِ عرفی و شرعی نیست. با تحققِ قصد و قبض، «معامله» و «ملکیتِ طرفین» به‌مثابه واقعیت‌های نهادی پدیدار می‌شوند؛ واقعیت‌هایی که نه به پشتوانهٔ متافیزیکی سنگینی نیاز دارند و نه به روان‌شناسیِ مازاد، بلکه به همان اندازه که دیگر نهادهای اجتماعی متعارف موجودند، از وجود برخوردارند.

مثال دیگری از حوزه احکام فقهی را می‌توان به همین شیوه تحلیل کرد. فرض کنید شارع در یک نص معتبر بگوید: «شرب تنباکو حرام است». ممکن است حتی کسی معتقد باشد شارع هیچ نفرت قلبی یا اراده جدی نسبت به ترک دخان ندارد و این حکم صرفاً برای حفظ مصالح جامعه یا بر اساس عرف صادر شده است. با این حال، به محض صدور این انشا، وضعیت هنجاری جدیدی در نظام فقهی پدید می‌آید. ترک دخان، وظیفه مکلف خواهد بود و ارتکاب آن، عصیان به حساب می‌آید. همه پیامدهای اجتماعی، اخلاقی و حتی حقوقی، صرفاً بر اساس همین کنش زبانی و انشا نهادی قابل تبیین است و هیچ پژوهشگری نمی‌تواند شرط بودن اراده نفسانی را برای تحقق الزام ثابت کند. درست مانند وضع قانون در جوامع مدرن که الزام، معلول قانون و قاعده است، نه معلول تمایلات فردی یا اراده پنهان قانون‌گذار.

کاربست هنجارگراییِ موجهاتی در خود این مثال چنین صورت‌بندی می‌شود. گزاره «برای ...، استعمال دخان ممنوع است» نه گزارش یک واقع پیشینی، بلکه قاعده‌ای کاربردی است که برای هر رخداد استعمال دخان، وضعیت هنجاری «نباید» را فعال می‌کند؛ بنابراین، ارزیابی هر مورد (استعمال یا ترک) با سنجش انطباق با همین قاعده انجام می‌شود. کاربست هستی‌شناسی آسان نیز در همین مثال روشن است. «وجود حکم تحریم تنباکو» و «وجود نهاد ممنوعیت استعمال» به شرط (الف) انشای معتبر نهی و (ب) پذیرش و اجرای روالی آن در نظام معتبر حاصل است؛ بدین معنا که با تحقق این دو شرط، واقعیت نهادی ممنوعیت استعمال دخان، به همان سادگی پدیدآمدن هر قاعده نهادی دیگر و بی‌نیاز از فروض متافیزیکی افزوده بر آن، پدیدار می‌شود.

جدول تطبیقی تحلیل دو مثال فقهی با رویکرد هنجارگراییِ موجهاتی و هستی‌شناسی آسان

مثال فقهی	هنجارگراییِ موجهاتی	هستی‌شناسی آسان
بیع معاطاتی	معاطات، قاعده الزام‌آور را بدون لفظ و نیت می‌سازد.	بیع با عمل و قاعده عرفی محقق می‌شود.
تحریم استعمال دخان	اعلام حرمت توسط شارع، تکلیف و عصیان را تعیین می‌کند؛ الزام از زبان برمی‌آید.	همین اعلام، ترک دخان را واجب می‌کند؛ واقعیت حکم فقط با انشا ساخته می‌شود.

این جدول نشان می‌دهد که معیار تحقق و الزام، همان قواعد معتبر و کنش انشائی است و این دقیقاً روح نظریه محقق اصفهانی در خوانش معاصر است.

اکنون می‌توان ادعا کرد که بازخوانی نظریه محقق اصفهانی در پرتو هنجارگراییِ موجهاتی و هستی‌شناسی آسان، فقط یک بازی زبانی یا آرایش انتزاعی نیست، بلکه راه‌حلی روشمند، دقیق و کارآمد برای تبیین ماهیت حکم است. این رویکرد، ماهیت الزام شرعی را از سطح فردی و روان‌شناختی به ساحت جمعی و نهادی منتقل می‌کند و نشان می‌دهد که قدرت زبان و قواعد اجتماعی در ایجاد واقعیت‌های هنجاری، همان نیرویی است که می‌تواند شریعت اسلامی را

در ردیف نظام‌های مدرن حقوقی و فلسفی بنشانند. به تعبیر دیگر، شارع با کنش زبانی خویش، بی‌نیاز از هر پشتوانهٔ نفسانی، واقعیتهای هنجاری و الزام‌آور می‌سازد که همهٔ آثار فقهی و اخلاقی را بر همان مبنا سامان می‌دهد.

به همین دلیل، دیگر جایی برای اشکال مطرح‌شده در بخش قبل باقی نمی‌ماند؛ زیرا مبنای الزام‌آوری حکم، نه ارادهٔ پنهان شارع، بلکه کارکرد قواعد زبان و قاعده‌پذیری اجتماعی است. همین امر است که مکلف را وامی‌دارد تا در برابر حکم شرعی، خواه در طلاق لفظی، خواه در تحریم تنباکو یا در هر حکم دیگری، خود را ملزم به اطاعت بداند و از سرایمان، عقل یا حتی عرف اجتماعی، به وجوب و الزام گردن نهد. به بیان دیگر، نظریهٔ محقق اصفهانی، آنگاه که در پرتو این دو رویکرد تحلیل شود، تصویری منسجم و آینده‌نگر از ماهیت حکم شرعی ارائه می‌دهد؛ تصویری که قدرت تبیین آن، فراتر از ساختارهای فردی، در بستر قواعد و زبان جمعی استوار است.

۵. کاربردهای نظریهٔ کنش هنجاری اصفهانی

با این نگاه روشن می‌شود که این قرائت فقط یک پاسخ تاریخی نیست، بلکه برای کار امروز فقه و حقوق نیز ابزار می‌دهد. اولاً، چند گره قدیمی را باز می‌کند. الزام حکم را به «نیت درونی مُنشئ» وابسته نمی‌کند و معیار عینی می‌دهد؛ البته وقتی که قاعده به‌درستی انشا و در نظام پذیرفته شد، الزام محقق است. خبر و انشا را با هم قاطی نمی‌کند و ارزیابی را بر «اطاعت یا عصیان نسبت به قاعده» می‌گذارد و مرز حکم مولوی و ارشادی را با اثر واقعی قاعده روشن می‌کند. ثانیاً، دربارهٔ «وجود» نهادهای فقهی و حقوقی نیز تکلیف را روشن می‌کند. ملکیت معاطاتی، ممنوعیت دخان یا ولایت‌ها، وقتی با انشای معتبر و پذیرشِ روالی شکل گرفتند، همین‌جا «موجود» هستند و نیازی به مفروضات متافیزیکی سنگین ندارند. نتیجه این است که می‌توان مسائل نوپدید را هم با همان منطق قاعده و کاربرد مفاهیم تحلیل کرد. در اینجا به چند نمونهٔ عملی مستقیم اشاره می‌شود.

۵/۱. در قانون‌گذاری و تفسیر قضایی

در این دیدگاه، دیگر لازم نیست حدس بزنیم قانون‌گذار یا شارع در دلش چه نیتی داشته است. ملاک، خودِ متن قاعده و اثر عملی آن است. باید ببینیم متن چه «قاعده‌ای» برقرار می‌کند، مخاطب آن چه کسی است و معیار اطاعت یا تخلف چیست.

فرض کنید در قانون آمده است: «هر کس در فضای عمومی اقدام به تخریب اموال عمومی کند، مجازات می‌شود». در تفسیر این جمله، قاضی لازم نیست نیت شخص قانون‌گذار را کشف کند؛ مثلاً این که آیا او واقعاً از تخریب ناراحت بوده یا هدف سیاسی خاصی داشته است؟ ملاک این است که متن، یک قاعدهٔ روشن ساخته است: «تخریب اموال عمومی ممنوع است و مجازات دارد». پس هر موردی از تخریب، زیر این قاعده قرار می‌گیرد و داوری بر اساس همان انجام می‌شود.

۵/۲. در حل تعارض احکام

وقتی دو حکم در ظاهر با هم برخورد دارند، این قرائت می‌گوید باید ببینیم کدام قاعده، در چه زمان و موقعیتی فعال می‌شود. هر قاعده قلمرو و شرایط خاص خود را دارد؛ در نتیجه، قاعده خاص بر قاعده عام مقدم است و اگر هیچ قاعده‌ای فعال نباشد، وضعیت «اباحه» است.

برای نمونه، اگر یک قاعده می‌گوید «راست گفتن واجب است» و قاعده‌ای دیگر در موقعیت خطر می‌گوید «حفظ جان واجب است»، در شرایط تهدید جانی، دومی فعال می‌شود و سکوت یا دروغ برای حفظ جان، نه تنها جایز، بلکه لازم می‌شود. این روش، برخورد احکام را از حالت درگیری مبهم بیرون می‌آورد و نظم منطقی به آن می‌دهد.

۵/۳. در برخورد با پدیده‌های جدید

در دنیای امروز، نهادهایی مثل داده شخصی، رمزارز یا توکن دیجیتال^{۱۴} پدید آمده‌اند که در متون کلاسیک فقه سابقه ندارند. بر اساس این قرائت، حق‌ها و مالکیت‌های نو وقتی واقعاً «به وجود می‌آیند» که انشای معتبر انجام شده باشد - مثل قرارداد دیجیتال - و روال و پذیرش عرفی یا قانونی پشت آن باشد.

پس برای اثبات مالکیت یک رمزارز یا حق بر داده شخصی، لازم نیست وارد مباحث سنگین فلسفی شویم. همین که قرارداد و قاعده معتبر وجود داشته باشد و نظام آن را بشناسد، آن نهاد حقوقی واقعاً موجود است و آثارش - مثل جواز تصرف یا انتقال - به طور کامل جریان دارد.

۵/۴. در آموزش و داوری فقهی - حقوقی

این دیدگاه برای آموزش، قضاوت و داوری، روشی ساده و عینی پیشنهاد می‌کند. برای تشخیص اطاعت یا تخلف، فقط باید چهار چیز را بررسی کرد: آیا قاعده یا حکم معتبر وجود دارد؟ آیا مورد بحث زیر همان قاعده می‌گنجد؟ آیا استثنا یا مانعی (مثل ضرر، اضطرار، عسر و حرج) وجود ندارد؟ آیا فعل یا ترک واقع شده است؟

اگر هر چهار شرط برقرار بود و فرد برخلاف قاعده عمل کرد، «عصیان» محقق است؛ اگر مطابق آن عمل کرد، «اطاعت» و اگر استثنا برقرار بود، «اباحه» است.

جمع‌بندی آن است که در واقع، می‌توان گفت محقق اصفهانی از پیشگامان اندیشه هنجارگرایی موجهاتی در باب ماهیت حکم به شمار می‌آید و در عین حال، در عرصه هستی‌شناسی حکم نیز رویکردی آسان‌گیر و معقول اختیار کرده است؛ رویکردی که راه را برای تفسیرهای نو و کارآمد از مفهوم تکلیف و الزام دینی هموار ساخته است. تبیینی که در عین انسجام نظری، توانایی توضیح و سامان‌دهی مصادیق فقهی و حقوقی را نیز دارد.

نتیجه‌گیری

تحلیل تطبیقی دیدگاه محقق اصفهانی نشان داد که با انتقال مفهوم حکم از قلمرو اراده و ذهن به سطح کنش زبانی و نهادسازی، می‌توان ساختار الزام شرعی را به صورت عینی و نهادی بازفهم کرد. بر پایه این خوانش، الزام نه نتیجه

^{۱۴}. توکن واحدی دیجیتال است که نشان‌دهنده مالکیت، حق یا سهمی مشخص در یک سامانه الکترونیکی یا زنجیره بلوکی است.

احساس یا نیت درونی شارع، بلکه محصول انشای معتبر و پذیرش نهادی در جامعه دینی است. این رویکرد، ظرفیت‌های تازه‌ای برای فقه و حقوق فراهم می‌آورد. در فقه، توضیح روشن‌تری از چگونگی پیدایش احکام مولوی و ارشادی می‌دهد و معیار تشخیص اطاعت و عصیان را عینی می‌سازد؛ در حقوق، تفسیر و تقنین را از وابستگی به نیت قانون‌گذار رها کرده و بر اثر هنجاری قواعد متمرکز می‌کند. بدین‌سان، نظریه اصفهانی در قرائت جدیدش، از طریق هنجارگرایی موجهاتی و هستی‌شناسی آسان، به الگویی کارآمد برای فهم و توسعه نظام حقوقی و فقهی معاصر تبدیل می‌شود.

منابع

قرآن کریم

خراسانی، محمدکاظم. (۱۳۷۲). **کفایة الأصول**. تهران: اسلامیه.

آملی، هاشم. (بی‌تا). **تحریر الأصول**. قم: کتاب‌فروشی داوری.

ارموی، سراج‌الدین محمود بن ابی‌بکر. (۱۴۰۸ق). **التحصیل من المحصول**. بیروت: مؤسسة الرسالة، ۲ جلد.

اصفهانی، محمدحسین. (۱۴۲۹ق). **نهایة الدراية فی شرح الکفایة**. چاپ دوم. بیروت: مؤسسه آل‌البيت علیه السلام.

ایجی، عبدالرحمان بن احمد. (۱۴۲۱ق). **شرح العضد علی مختصر المنتهی الأصولی**. بیروت: دار الکتب العلمیة.

ایروانی، علی. (۱۳۸۰). **الأصول فی علم الأصول**. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

ایکی، محمد بن ابی‌بکر. (۱۴۳۸ق). **معراج الوصول فی شرح منهاج الأصول للبیضاوی**. بیروت: دار البشائر الإسلامية.

انصاری، مرتضی. (۱۴۲۸ق). **فرائد الأصول**. چاپ نهم. قم: مجمع الفکر الإسلامی.

طوفی، سلیمان بن عبدالقوی. (۱۴۰۷ق). **شرح مختصر الروضة**. بیروت: مؤسسة الرسالة.

عراقی، ضیاء‌الدین. (۱۳۷۰ق). **بدائع الأفكار فی الأصول**. نجف اشرف: المطبعة العلمیة.

فاضل، محمدعلی. (۱۳۹۰). **الجامع فی أصول الفقه**. قم: دار التفسیر.

خوئی، ابوالقاسم. (۱۴۱۹ق). **دراسات فی علم الأصول**. قم: مؤسسة دائرة معارف الفقه الاسلامی.

خوئی، ابوالقاسم. (۱۴۲۲ق). **مصباح الأصول**. قم: کتاب‌فروشی داوری.

صدر، محمدباقر. (۱۴۱۷ق). **بحوث فی علم الأصول**. چاپ سوم. قم: مؤسسة دائرة معارف الفقه الاسلامی.

Field, H. (1980). *Science without Numbers: A Defence of Nominalism*. Princeton, NJ: Princeton University Press.

Fine, K. (2008). "The Question of Ontology." *Synthese*, 160(3), 449-474. DOI: 10.1007/s11229-007-9233-3.

Kripke, S. A. (1980). *Naming and Necessity*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Lewis, D. (1986). *On the Plurality of Worlds*. Oxford: Blackwell.

Quine, W. V. (1948). "On What There Is." *The Review of Metaphysics*, 2(5), 21-38. DOI: 10.2307/20123117.

Thomasson, A. L. (2014). *Ontology Made Easy*. Oxford: Oxford University Press.

Thomasson, A. L. (2020). *Norms and Necessity*. Oxford: Oxford University Press.